

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینه ایران

بهرام رحمانی
۳۰ جنوری ۲۰۱۴

غلام علی حداد عادل:

«شب های شعر انستیتو گوته کار انگلیس ها بود»؟!

در حاکمیت دیکتاتور ها، نه تنها انسان ها از انسانیت خود ساقط می شوند، بلکه واقعیت های تاریخی را تغییر می دهند. بازیگران و تئوریسین های حکومت های مستبد و خرافه پرست و آدم کش، هر از چند گاهی فکر می کنند که فیلی هوا کنند تا توجه افکار عمومی را به خود جلب نمایند.

بنا بر گزارش رسانه های حکومت اسلامی ایران، شامگاه یکشنبه، ۶ بهمن ماه [دلو] ۱۳۹۲ برابر با ۲۶ جنوری ۲۰۱۴، در فرهنگسرای «اندیشه» در «بوستان اندیشه» تهران، عده ای از شاعران وابسته به بیت رهبری (درباری) شعرخوانی کردند. غلام علی حداد عادل، از اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام و رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی (ویرانگر فرهنگ و زبان فارسی) هم در این مراسم شرکت داشت و تنها کسی بود که در این مجلس سخنرانی کرد.

غلام علی حداد عادل در فرهنگسرای اندیشه، این ادعای عجیب و غریب را پیش کشید و گفت: «شب های شعر انستیتو گوته کار انگلیسی ها بود»؟!

حداد عادل گفت: «مهر ماه سال ۵۷ بود که انستیتو گوته که فعالیت های انگلیس در ایران را انجام می داد طی ده شب، شب شعر انقلاب برگزار کرد.» البته نماند کسانی که تاریخ را تحریف می کنند دچار تناقض و هذیان گوئی نیز می شوند.

مجتبی خامنه ای، یکی از فرزندان سید علی خامنه ای رهبر حکومت اسلامی ایران، داماد غلام علی حداد عادل است و حداد عادل از نزدیکان و تئوریسین های بیت رهبری محسوب می شود. مجتبی خامنه ای، کسی ست که گفته می شود نفوذ زیادی در میان سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات و به طور کلی در دم و دستگاه حاکمیت دارد و از این رو، از او به عنوان مخوف ترین چهره سرکوب اعتراضات مردمی، به ویژه سرکوب وحشیانه اعتراضات سال ۱۳۸۸ نام برده می شود.

حدود سی و شش سال پیش در پائیز ۱۳۵۶، اعضای کانون نویسندگان ایران در دوره دوم تجدید حیات کانون، ده شب شعر و سخنرانی، در محل انجمن روابط فرهنگی ایران و آلمان واقع در خیابان پهلوی (ولی عصر فعلی) برگزار کردند که به واسطه میزبانی و همکاری «انستیتو گوته» تهران به «شب های شعر گوته» معروف شده است.

بنا به گزارش ها و مشاهدات، با وجود این که محل برگزاری ده شب شعر و سخن کانون نویسندگان، در محاصره نیروهای امنیتی و گارد شاهنشاهی بود اما در آن شب های پرتلاطم و در میان بیم و امید، تشویش و نگرانی، هزاران نفر از کارگران گرفته تا اقشار متوسطه جامعه، به خصوص جوانان و دانش جویان شرکت داشتند. بنابراین، محکم و قاطع می توان گفت که شب های شعر و سخن کانون نویسندگان در سال ۵۶، واقعاً یک حرکت جسورانه و استثنائی و فوق العاده بود. برای همین، شب های گوته در تاریخ و ذهن جامعه ما ماندگار است و هیچ قدرتی نمی تواند آن حرکت را از تاریخ حذف کند و یا به قدرت های دیگر وابسته نماید.

اساساً شب های شعر و سخن کانون نویسندگان، در شرایط سیاسی دو فاکتو و علیه فضای اختناق و سانسور حکومت پهلوی برگزار شد. این شب ها، مانند روشنائی بودند که از دوشنبه ۱۸ مهر [میزان] ۱۳۵۶ آغاز شد و تا چهارشنبه ۲۷ مهر [میزان] ۱۳۵۶ ادامه یافت. هر شب از حدود ۶ بعد از ظهر، گروهی بیش تر ۲۰ تا ۳۰ ساله، چندین هزار تن، به قول یکی از برگزارکنندگان «جمعیتی که غالباً سر به ده هزار و بیش تر می زد» ۶۱ نفر از بلندگو حرف زدند: ۳ زن و ۵۷ مرد.

از این رویداد به عنوان یکی از مهم ترین رویدادهای فرهنگی و اجتماعی در افق و چشم انداز آن دوره یاد می شود. در واقع این اقدام کانون نویسندگان، روحیه انقلابی را به خصوص در میان دانشجویان و روشنفکران و هنرمندان بیش از پیش تقویت کرد به طوری که نخستین جرقه اعتصابات و اعتراضات پیگیر و مداوم دانش جویان تحت تأثیر سخنرانان و شاعران این شب ها، زده شد.

کانون نویسندگان، باغ انجمن را برای آن ده شب اجاره کرده بود و حتا مسأله مالی آن را نیز با جمع آوری کمک های مالی داوطلبانه از حضار حل کرده و کرایه انجمن ایران و المان نیز پرداخت کرده بود.

هم چنین وزارت اطلاعات حکومت شاه، در آغاز ده شب شعر، با بخشنامه ای به رسانه های جمعی ابلاغ کرد که هیچ گونه مطلب و خبری در ارتباط با این شب ها منتشر نکنند. اما با وجود این تهدید و سانسور، برخی روزنامه ها و مجلات، خبرهایی را بسیار مختصر از شب های شعر منتشر کردند.

اصولاً انستیتو گوته، هر سال یک شب شعر برگزار می کرد و یک شاعر را برای شعرخوانی دعوت می کرد. برای مثال، یک سال زنده یاد احمد شاملو و یک سال دیگر مهدی اخوان ثالث برای شعرخوانی دعوت شده بودند. اما در سال ۵۶، به مسئولان انستیتو گوته، پیشنهاد دعوت بیش تری از شاعران داده می شود که این پیشنهاد پذیرفته می شود. گفته می شود وقتی در شهریور ۵۶ پیشنهاد برگزاری ده شب متوالی شعرخوانی از طرف جلال سرفراز، خبرنگار روزنامه کیهان با هیأت دبیران موقت کانون نویسندگان ایران در میان گذاشته شد، کم تر از یک سال از دومین دوره فعالیت های کانون می گذشت.

کانون نویسندگان از اواخر سال ۴۶ و به دنبال تحریم و مقابله با مراسمی حکومتی به نام «کنگره شعراء و نویسندگان مترجمان ایران» تشکیل شده بود و با انتشار بیانیه ای در دفاع از آزادی بیان و منافع صنفی اهل قلم در بهار ۴۷ فعالیتش را آغاز و علنی کرده بود. دو سال بعد کانون نویسندگان، بدون آن که موفق به گرفتن مجوز رسمی حکومت برای ادامه فعالیت هایش شده باشد و در پی دستگیری و ممنوع القلم شدن برخی از اعضای کانون به تعطیلی کشانده شده بود.

مهندس رحمت الله مقدم مراغه ای، در اولین شب از ده شب شعر، به نمایندگی از هیأت دبیران موقت کانون، نویسندگان بیانیه ای را قرائت کرد که موضع و انگیزه کانون از برگزاری چنین شب هایی را روشن می کرد: «غرض بیش از همه آن خواهد بود که کانون نویسندگان ایران بیش تر و بهتر شناسانده شود و خواست اساسی آن، یعنی آزادی اندیشه و قلم، و راستای کوشش های آن به منظور آن که این آزادی در عمل بنشیند و به صورت یکی از داده های عادی زندگی

اجتماعی ما در آید به اطلاع همگان برسد... اعضای پراکنده کانون فراهم آمدند و با استفاده از مختصر گشایشی که دست داده است و با تکیه به روشن بینی و موقع شناسی رأی درست و پشتیبانی فعال همه کسانی که خواستار و مشوق و پاسدار اندیشه و هنرند، فعالیت از سر گرفتند. و اکنون، این شب های شعر و سخنرانی نموداری از حیات تازه کانون نویسندگان ایران است که امیدواریم هر چه نیرومندتر و بارورتر ادامه یابد.

در همان شب اول، خانم سیمین دانشور با خواندن آیتی از قرآن سخنرانی در باب «مسائل هنر معاصر» انجام داد و سپس با شعرخوانی مهدی اخوان ثالث، سیاوش مطهری و تقی هنرور شجاعی و منصور اوجی، ادامه یافت. شب دوم، منوچهر هزارخانی در سخنرانی خود از قیم ها و مرشدان آزادی سخن گفت و دستگاه های حاکم بر عرصه فرهنگ را زیر سؤال برد. عمران صلاحی شعری خواند که در حوزه ادبیات اجتماعی یکی از ماندگارترین ها شد. کاظم السادات اشکوری و م. آرم و محمدعلی بهمنی هم هر یک شعرهایی خواندند.

شب سوم، بهرام بیضائی سخنرانی کرد که نه تنها سیاست های فرهنگی را مورد نقد قرار داد، بلکه از نویسندگان و روشنفکرانی که به سیاست حذف دگراندیشان ایمان داشتند هم انتقاد کرد. در ادامه محمد زهری، طاهره صفارزاده، سیروس مشفق، فاروق امیری و محمد کسبلا به شعرخوانی پرداختند. در همین شب شمس آل احمد در گزارشی به موارد سانسور در حوزه ادبیات پرداخت.

شب چهارم، غلامحسین ساعدی در سخنرانی خود با عنوان «پیرامون شبه هنرمند» به تمام هنرمندانی که حیات و ممتشان وابسته به حکومت است و تنها از راه همکاری با دولت ها موجودیت پیدا می کنند تاخت و از آن ها به عنوان آفت یاد کرد.

در شب پنجم، باقر مؤمنی، از واژه سانسور استفاده کرد. او عوارض این رویکرد و سانسور را هسته اصلی سخنرانی قرار داد.

هوشنگ گلشیری، در شب ششم، در باب جوانمردی در نثر معاصر فارسی سخنرانی کرد. او تنها نویسنده ای بود که در این ده شب دو بار سخنرانی کرد و در شب دهم به همه آن اتهاماتی که علیه کانون نویسندگان و آن ده شب مطرح شده بود، پاسخ داد.

در شب ششم، شعرخوانی سیاوش کسری و فریدون مشیری هم با استقبال روبه رو شد. شب هفتم، اسلام کاظمیه در قیاسی سنجیده و با جزئیات ثابت کرد که تشکیل کانون نویسندگان ایران به لحاظ قانونی خالی از اشکال است و در پی آن داریوش آشوری سخنرانی با عنوان «شعر آزادی است» داشت که بسیار مورد توجه قرار گرفت. جعفر کوش آبادی، علی باباچاهی، جواد مجابی و م. آزاد هم آن شب شعرخوانی داشتند.

شب هشتم، مصطفی رحیمی در سخنرانی با عنوان «فرهنگ و دیوان»، بحث «دیوان سالاری» را مطرح کرد و از نظری جامعه شناسانه آن را به سانسور پیوند زد.

در شب نهم، باقر پرهام از اعضای کانون نویسندگان در سخنرانی خود گفت: «من در گفتار امشب خود، هم چنان به زبان ملاحظه سخن خواهم گفت و نه به زبان صراحت و بی پردگی. چرا؟ به دلیل این که بیماری اجتماعی قرن ها را نمی توان یک شبه درمان کرد.» او سخنرانی اش را این گونه به پایان رساند: «دریغ است که ایران ویران شود.»

و در شب دهم جمعیت حاضر در باغ گوته بیش از ۱۵ هزار نفر تخمین زده می شد، به آذین رئیس کانون نویسندگان ایران پیام این شب ها را به مردمی که در آن باغ گرد هم آمده بودند منتقل کرد و گفت: «ده شب، به صورت جمعیتی که غالباً سر به ده هزار و بیش تر می زد، آمدید و این جا، روی چمن و خاک نمناک، روی آجر و سمنت لبه حوض، نشسته و ایستاده، در هوای خنک پائیز و گاه ساعت ها زیر باران تند، صبر کردید و گوش به گویندگان دادید. چه شنیدید؟ - آزادی و آزادی و آزادی...» در آخرین شب، اسماعیل خوئی، جواد طالعی و فریدون فریاد شعرخوانی کردند.

در بیانیه پایانی کانون نویسندگان، که در شب دهم و توسط هوشنگ گلشیری خوانده شده است، از جمله آمده بود: «ما را متهم کردند که وقتی رسماً ممیزان وجود دارند، و هم چنان اختناق آشکار و پنهان مسلح به پیشرفته ترین و جهنمی ترین وسایل و ابزار ممکنه پای می فشارد ما، این چندین و چند تن، نمایشی ترتیب داده ایم تا - خدای ناکرده - این طاق و ایوان همه چیزش ویران را بزرگ کنیم.»

در دوره برگزاری شب های شعر و سخن کانون نویسندگان ایران، «هانس بکر»، رئیس انستیتو گوته بود. وی، در سال های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ - سال ۱۹۷۱ تا سال ۱۹۷۷ در تهران، زندگی و فعالیت کرده است. مؤسسه ای که هدف اصلی اش آموزش و ترویج زبان و فرهنگ المانی است اما از نخستین سال های فعالیتش، به تبادلات فرهنگی میان ایران و المان توجه بسیار نشان داده است.

وی، سال گذشته در گفت و گوئی با یک روزنامه نگار و نویسنده المانی درباره شب های شعر و سخن گوته، مسایل جالبی را مطرح می کند. این گفت و گو در سایت بی بی سی فارسی، منتشر شده است.

حمایت هانس بکر، از فعالیت های فرهنگی و هنری و جلسات شعرخوانی با حضور شاعران فارسی زبان معاصر در سال های حضورش در ایران، انستیتو گوته تهران را به یکی از مراکز مهم فعالیت های فرهنگی ایرانیان در آن سال ها تبدیل کرده بود.

به مناسبت سی و پنج سالگی این رویداد، «نیکولتا ترسلی»، روزنامه نگار و نویسنده المانی، در تیر ماه [سرطان] ۱۳۹۱ و در محل زندگی دکتر بکر، واقع در غرب المان، گفت و گوئی با وی انجام داده که در زیر به گوشه هائی از این گفت و گو اشاره می کنم.

هانس بکر، در جایی در جواب سؤال این خبرنگار، چنین می گوید: «... حالا یک جمع دیگری که اسم هاشان خیلی در خاطرم نیست آمدند و گفتند ما می خواهیم کار بزرگی بکنیم. من پرسیدم چقدر بزرگ؟ جواب دادند: پنجاه، شصت نویسنده. و خب باید بگویم من مجاب شدم. یعنی گفتم: اگر قرار است کاری بکنیم کار بزرگ بهتر است از کار خُرد و این جوری بود که این قضیه گرفت.

... برگردیم به شب شعر. از دهم تا نوزدهم ۱۹۷۷ این شب شعرها آغاز شد با شصت و سه شاعر و نویسنده، یعنی گاهی بخشی از رمانشان را می خواندند، اما بیش تر شعرخوانی بود. من گفتم باغ انستیتو به اندازه کافی جا ندارد و رفتیم باغ انجمن فرهنگی روابط ایران- المان بالای خیابان پهلوی (ولی عصر فعلی)، روبه روی یک هتل بین المللی بزرگ و همین طور بزرگ ترین زندان ایران. می خواهم بدانید این سیستم چقدر بزرگ بود. به واقع انجمن ایران-المان خانه بیست و پنج هزار ایرانی بود که در المان تحصیل کرده بودند: حقوقدان، مهندس و غیره. خیلی بزرگ بود.

ما با انجمن ارتباط برقرار کردیم و آن ها بلافاصله اعلام موافقت کردند و این گونه شد که ده هزار نفر توی آن باغ و سرسرا جمع شدند. قاعدتا تکنولوژی هم خیلی اهمیت پیدا کرد. باید بلندگوها و پخش صدای خوب و قوی می داشتیم. در طول شب های شعر، من ترس و وحشت عجیبی داشتم. خیلی می ترسیدم. ورودی باشگاه یک در آهنی دو لته ای خیلی بزرگ حدوداً ده متری قرار داشت. طرف راست، نیروهای زرهی مستقر شده بودند و رو به باغ صف کشیده بودند. سمت چپ هم، همین طور. همه جا در محاصره پولیس و نیروهای نظامی بود و من وحشت کرده بودم. وقتی یک جمعیت ده هزار نفری آن جا جمع است با این وضعیت هر لحظه ممکن است که اتفاقی رخ بدهد. من ترس داشتم از این که در قبال مرگ یکی از آن انسان های نیکی که خودشان را در اشعار و کلام شاعران باز یافته بودند مسؤول باشم.

البته من فارسی ام خیلی خوب نبود و خوب نمی فهمیدم ولی دستیارم در گوشم گفت که دکتر بکر آن ها علیه رژیم حرف می زنند و آن جو، آن اضطراب و هیجانی که در فضا بود آدم هائی که همه روی زمین نشسته بودند و بعضی هایشان، یعنی خیلی هایشان داشتند اشک می ریختند؛ من چنین موقعیتی را پیش از آن هرگز تجربه نکرده بودم. یک کلمه هائی

وجود داشت در آن دوران مثل گل سرخ؛ یک واژه های به خصوصی که وقتی این واژه ها به زبان آورده می شد، نیروهای اطلاعاتی خیلی گوش به زنگ و خبردار می شدند.

من با اطمینان می گویم که نیروهای امنیتی اطلاعاتی توی جمع بودند و من می ترسیدم که اصلاً جلسه به هم بخورد و خب آن طوری، یک جنجال بزرگ سیاسی می شد که جمع و جورکردنش سخت بود اما خوشبختانه همه چیز به خوبی پیش رفت...

این شب شعر البته عواقبی هم داشت. ایرانی ها یک کانون نویسندگان داشتند که از طرف حکومت به رسمیت شناخته نمی شد. به خاطر این شب های شعر، برای هیأت رئیسه کانون احکام زندان صادر شد و بعدها گفته شد که این شب های شعر، آغاز سقوط رژیم پهلوی بود. من بعدها ده پانزده سال بعد، خیلی به آن ماجرا فکر کردم و با خودم تحلیلش کردم و صادقانه بگویم که نمی دانم آیا دوباره چنین کاری را می کردم یا نه؟ واقعاً بازی خطرناکی بود بازی با جان آدم ها.

شما گفتید تماس های مستقیمی داشتید با نویسندگان. می شود دقیقاً نام ببرید چه کسانی بودند؟

چهره اصلی احمد شاملو بود. برای من خیلی دردناک بود که شاملو قبل از این ماجرا از ایران رفت. البته شاملو واقعاً به آخر خط رسیده بود. خیلی رنج می برد. مدام زندانی می شد. به هر حال چهره اصلی او بود. رابطه عمیقی بین ما شکل گرفته بود و بیش از بقیه با هم در ارتباط بودیم...

از میان شاعرانی که در آن ده شب شعرخوانی کردند، فقط علی موسوی گرمارودی، به خدمت بیت آخوند خامنه ای، رهبری حکومت اسلامی درآمد.

سعید سلطانپور، یکی از شاعران پرشور و کمونیست انقلابی شب های انستیتو گوته بود. سعید، در گرماگرم جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، نمایش نامه «چهره های سیمون مارشار» نوشته برشت را بر صحنه برد. انتشار مجموعه شعر «آوازهای بند» در سال ۵۱ برایش سه سال بازداشت در پی داشت و تا سال ۱۳۵۶ در زندان به سر برد. به گفته شاهدان عینی هنگامی که سعید سلطانپور شروع به خواندن شعرهایش کرد جمعیت همواره او را تشویق می کردند و دست می زدند. چون که شعرهایش رادیکال و انقلابی و کمونیست بود و در عین حال با فضای انقلابی آن دوره گیرائی بیش تری داشت.

سعید، در ۲۷ فروردین [حمل] ۱۳۶۰، در شب عروسی اش توسط پاسداران دستگیر شد و پس از ۶۶ روز شکنجه در سحرگاه اول تیر ماه، یعنی یک روز پس از واقعه ۳۰ خرداد ۶۰، به همراه تعداد دیگری از جوانان پرشور انقلابی، توسط جوخه های اعدام حکومت اسلامی، تیرباران شد. بنابراین، سعید که از دست ساواک و شکنجه گران و جوخه های مرگ حکومت شاه جان سالم به در برده بود و به طور فعالانه در سرنگونی حکومت شاه با آرزوی برپائی یک جامعه آزاد و برابر و عادلانه و انسانی و مرفه شرکت کرده بود این بار مورد خشم حاکمان جدید اسلامی قرار گرفت.

این واقعه به سادگی به ما می گوید که صرفاً تغییر حکومت ها، به آزادی و برابری و عدالت و رفاه منجر نمی گردد. مگر این که نیروهای انقلابی آزادیخواه و برابری طلب و عدالت جو و کمونیست، صف مستقل خودشان را به وجود آورند و در راستای تحقق ستراتیژی طبقاتی خود، تاکتیک های مبارزاتی لازم را اتخاذ نمایند. به عبارت دیگر، آن تاریخ به ما آموخته است که اولاً «همه باهم» به لحاظ سیاسی - طبقاتی اشتباه بود و به ضرر جنبش کارگری کمونیستی و آزادیخواه تمام شد و از سوی دیگر، اثبات نمود که تغییر جای شاه شیک پوش ناسیونالیست عظمت طلب ایرانی با آخوند عبوس عبا و عمامه پوش خمینی، به معنی تغییر وضعیت مردم و بهبود شرایط آن ها نسبت به سابق نیست و چه بسا بدتر هم شد.

به این ترتیب، غلامعلی حدادعادل، از نخستین کارد به دستان حکومت اسلامی و رئیس سابق مجلس شورای اسلامی و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام جمهوری اسلامی و هم چنین عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی، ریاست و عضویت در فرهنگستان زبان و ادب فارسی و عضویت در شورای عالی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی را در سابقه فعالیت های ارتجاعی و ضدانسانی و ضدفرهنگی خود دارد رسماً و علناً درباره شب شعر گوته دروغ می گوید و با وابسته کردن آن به انگلیس ها، سعی دارد از یک سو، کانون نویسندگان ایران را که همانند حکومت شاه اجازه مجوز رسمی نمی دهند و شاعران و نویسندگان را نیز اعدام و ترور کرده اند در جامعه بدنام کند و از سوی دیگر، آن روزهای پرافتخار فرهنگی و سیاسی و اجتماعی را از تاریخ و فرهنگ و ادبیات پیشرو و مبارز و انقلابی جامعه مان حذف کند.

در واقع این ادعای مالیخولیائی حداد عادل را می توان در راستای جلوگیری از جلسه جمع مشورتی کانون نویسندگان ایران توسط وزارت اطلاعات حکومت اسلامی دانست که قرار بود چند روز پیش در منزل یکی از اعضای کانون برگزار شود.

به علاوه این جلسه شعرخوانی به اصطلاح شاعران «درباری»، که حداد عادل تنها سخن ران آن بود نیز هم جهت با جلسه نمایشی حسن روحانی با جمعی از نویسندگان و هنرمندان برگزار شده است.

شکی نیست که هدف سران و صحنه گردانان حکومتی از برگزاری این نوع جلسات و نشست ها، جز بزک کردن چهره کریه و هیولائی حکومت شان و به طور کلی سرپوش گذاشتن بر واقعیت های جامعه و ماهیت ارتجاعی و آزادی ستیز حکومت اسلامی، چیز دیگری نیست. هم چنین به خصوص برگزاری این نوع جلسات دولتی با روشنفکران و هنرمندان، کم ترین ربطی به آزادی بیان و قلم و اندیشه بی حد و حصر برای همگان ندارد. مشکل اصلی و اساسی نویسندگان و هنرمندان و روزنامه نگاران و همه اقشار و فعالین جنبش های اجتماعی ایران، نه دیدار با حکومیان و حضور در محافل آن ها، بلکه خود نکبت حکومت اسلامی و عدم آزادی های فردی و جمعی و بیان و اندیشه و فعالیت جمعی در جامعه ایران است.

اما مسلم است که مگر به همین سادگی می شود حقایق را پنهان و یا تحریف کرد. تنها دیکتاتور ها باور می کنند که می شود چشمان مردم را بست و به آن ها مسابلی را دیکته کرد که خودشان می خواهند.

آیا می شود و یا می توانند آن چه را که در برابر دیده گان نسلی روی داده است، با حذف از کتاب های درسی، تحقیقات و صفحات کتاب های تاریخی و به خصوص از ذهن های مردمی که خود شاهد آن وقایع بوده اند، پاک کرد؟

هدف اصلی سران و مقامات و تنوریسین های حکومت چهل و جنایت و خرافه و ترور اسلامی ایران، از تحریف و حذف تاریخ، منحرف کردن ذهن نسل جوان از واقعیت های تاریخی است.

باید گفت هر چند که در این سه ده و نیم حکومت اسلامی ده هزار انسان را ترور و اعدام کرده و یا در زیر شکنجه و تجاوز به قتل رسانده است؛ هر چند این حکومت جانی همگان را از آزادی بیان و قلم و اندیشه محروم کرده است؛ هر چند این حکومت، ۳۵ سال است زن ستیزی و آزادی ستیزی و کودک ازاری می کند اما هنوز موفق نشده است دلایل انقلاب ۱۳۵۷ علیه حکومت پهلوی را از ذهن جامعه پاک کند. به عبارت دیگر، حکومت اسلامی، همواره تلاش کرده است به جامعه ایران و جهان بقولاند که انقلاب ۵۷ برای اسلام بوده است. در حالی که انقلاب برای رسیدن به آزادی، برابر، عدالت اجتماعی و رفاه بوده است. همین امروز می بینیم که میلیون جوانی که در همین حکومت متولد شده اند کم ترین خاطره ای از انقلاب ۵۷ ندارند اما عمیقاً از حکومت اسلام و ایدئولوژی قرون وسطائی و وحشیانه آن، یعنی اسلام متفردند.

به علاوه مهم تر از همه، تاریخ روایت حاکمان و قداره بندان نیست؛ بلکه روایت پیکارگران و کنشگران راه آزادی و مردم نیز است. تاریخ علم است و اکنون نمی توان آن را همانند قرون گذشته، از مردم گرفت.

بی تردید تاریخ، مهر تاریخی خودش را دارد و در گذشته، هر اتفاق خوب و یا بد افتاده است را نمی توان کتمان کرد. چرا که با کتمان حقایق و پرده پوشی کردن و یا تحریف آن ها، تنها می توان به چشم جامعه خاک پاشید و به حرکت های سالم جامعه لطمه زد. به خصوص برخی فراز و نشیب های حساس تاریخی وجود دارد که جامعه هرگز نمی تواند آن را فراموش کند؛ مانند کشتار چهار یا پنج هزار زندانی سیاسی در سال ۱۳۶۷ با فرمان جنایت کارانه روح الله خمینی، بنیان گذار حکومت جهل و جنایت و ترور اسلامی! به طور کلی، طبیعتاً هیچ انسانی نمی تواند انبوهی از جنایات حکومت اسلامی ایران علیه بشریت را فراموش کند! بنابراین، شاید زمانی دردها و رنج ها و زخم های عمیقی که این حکومت سانسور و سنگسار و ترور بر پیکر جامعه ایران وارد کرده است ترمیم پیدا کند که کلیت آن، توسط مردم ایران از حاکمیت ساقط گردد. در چنین شرایطی، مردم فضائی به دست می آورند تا آزادانه و آگاهانه، سرنوشت خود و جامعه شان را مستقیماً به دست خویش رقم بزنند.

بی تردید در شرایط حاضر، جامعه ایران مشکلات و معضلات و محدودیت های روشنفکران داخل ایران را درک می کنند. اما طبعی ست که به سکوت برخی روشنفکران و هنرمندان ایرانی و به خصوص تشکل آن ها در خارج کشور، انتقاد شدیدی داشته باشند. با این وجود، انتظار طبیعی مردم آزاده ایران، از روشنفکران و هنرمندان و روزنامه نگاران متعهد و آزادی خواه شان، به خصوص اعضای کانون نویسندگان ایران، این است که آگاهانه و داوطلبانه به روشنگری خود ادامه دهند، بهای آن را نیز به جان بخرند و مرعوب فضای رعب و وحشت و تزویر و ریاکاری و تحریف های تاریخی و جدید دولت امنیتی - پلیسی آخوند حسن روحانی نشوند که تاکنون نیز نشده اند!

تاریخ کانون نویسندگان ایران، با توجه به همه فراز و نشیب هایش، تاریخی پر افتخار است از این رو، نه حداد عادل و نه کل حکومت جهل و جنایت و ترور اسلامی با همه قدرت و دم و دستگاه مخوف شان نمی توانند این تاریخ را از جامعه ایران حذف و یا آن را وارونه نشان دهند! بنابراین، آینده جامعه ما، رو به آزادی و برابری و عدالت اجتماعی و رفاه عمومی در حرکت است. پس روشن است که هر انسان آزاده ای این روند اجتماعی را تقویت می کند!

سه شنبه هشتم بهمن [دلو] ۱۳۹۲ - بیست و هشتم جنوری ۲۰۱۴